

سایت فمینیستی راه کارگر ، به مناسبت 8 مارس روز جهانی زن و با توجه به اهمیت جنبش زنان ، نظر برخی از فعالان سیاسی را در این مورد جویا شد.

سؤال:

نگاه شما به جایگاه جنبش زنان در ایران و رابطه آن با جنبش های اجتماعی دیگر چیست ؟

هدایت سلطان زاده



نگرش یک جامعه نسبت به زن ، درجه و سطح متمدن بودن یک جامعه را نشان می دهد. این نکته هوشمندانه و انسانی مارکس در زمان خود بود. ولی درجه متمدن بودن یک جامعه خود تابعی است از عوامل متعدد ، از آنجمله ، مبارزه نیرو های تحت ستم برای تغییر وضعیت خود ، که الزاما بر این نگرش جامعه اثر می گذارد.

زنان از نخستین حرکت های جمعی ثبت شده خود در تاریخ که به تلاش برای متوقف کردن جنگ بین اسپارت و یونان بر می گردد ، تا امروز راه تاریخی زیادی طی کرده اند. لیکن نابرابری سیاسی و اجتماعی مولود تبعیض جنسی در تمام جهان همچنان بیداد می کند. حتی در کشور های غربی ، برغم داشتن سیستم های حکومتی مبتنی بر دموکراسی سیاسی ، سابقه طولانی مبارزات زنان برای حقوق برابر خود، بی آنکه بتوان آنرا با بربریت حکومت اسلامی مقایسه کرد، از کسری دموکراتیک در بسیاری از زمینه ها رنج می برد.

در ایران ، تبعیض و خشونت جنسی علیه زن ، فراتر از میراث سنتی یک جامعه پدر سالار می رود. این تبعیض تاریخی ، در جمهوری اسلامی به بخشی از ساختار ایدئولوژیک حکومتی تبدیل گردیده است و جزو لاینفکی از ساختار آنرا تشکیل می دهد که من از آن بعنوان تبعیض ساختاری علیه زنان نام می برم. از اینرو ، از طریق نهاد دولت اسلامی ، نابرابری حقوقی و سیاسی و مدنی زنان ، بشکل ایدئولوژیک پاسداری می شود. از آنجائی نگرش مذهب اسلام به زن ، جزوی از هسته مرکزی ایدئولوژی حکومتی بشمار می رود ، هر جناحی که بر سر قدرت باشد ، ناگزیر از حفظ این نابرابری ساختاری است. این مساله بنوبه خود ، این سؤال کلیدی را مطرح می سازد که آیا زنان می توانند به حقوق برابری در چهارچوب چنین نظام حکومتی دست یابند؟

بدلیل تعارض ذاتی حقوق برابر سیاسی و مدنی زنان با ساختار سیاسی ایدئولوژیک حکومت اسلامی ، هر گونه حق طلبی زنان ، با بنیاد سیاسی و ایدئولوژیک آن در تعارض قرار می گیرد. در نتیجه ، سرکوب مداوم حکومت اسلامی را در پی دارد ، زیرا جمهوری اسلامی و حقوق زنان ، دو مانعته الجمع بشمار می روند و این توهم محض است که حکومت اسلامی ، با هر جناح ممکن بر سر قدرت ، بتواند گامی کوچک در جهت حقوق سیاسی و اجتماعی زنان بردارد. جناح های حکومتی مختلف ، تنها در تشدید و یا تخفیف آهنگ سرکوب تاثیر دارند. ناتوانی و عدم خواست اصلاح طلب ها در دوره ای که پست های ریاست جمهوری و مجلس را در اختیار داشتند ، برغم کاهش نسبی فشار علیه زنان ، واقعیت تعارض بنیادی جمهوری با حقوق زنان را بخوبی نشان می دهد. زیرا آنها هرگز نتوانستند فراتر از کلمات فاخر در باره " کرامت انسانی" و " مقام زن در اسلام" و غیره ، گامی در این مسیر بردارند. و درست بدلیل تهاجم حکومت اسلامی از همان روز اول علیه زنان ، عملا زنان رادر برابر خود قرار داد.

در ایران، جنبش زنان، بموازات جنبش ملیت‌ها و کارگران و زحمتکشان، یکی از سه حرکت بزرگ سیاسی و اجتماعی دموکراتیک بشمار می‌رود و پیشبرد دموکراسی بدون توجه و حمایت جدی از حقوق برابر زنان در تمام عرصه‌های سیاسی و اجتماعی، خالی از مضمون خواهد بود. زنان نه فقط، نخستین و بیشترین قربانی سرکوب در این سی و دو سال حاکمیت اسلامی بوده‌اند، بلکه بسیاری تبعات سرکوب و فقر و اعتیاد در جامعه، عملاً بروی زنان انتقال یافته است. اضافه بر آن، هر حکومت توتالیتری، نه فقط حوزه‌های سیاسی و فرهنگی جامعه را مورد تهاجم خود قرار می‌دهد، همچنین برای حفظ فضای ارباب و وحشت، حوزه‌هایی از زندگی مدنی را نیز مورد سرکوب دائمی خود قرار می‌دهد. اگر برای نازی‌های هیتلری، یهودی‌ستیزی یکی از ابزار حفظ فضای ارباب بوده است، برای حکومتگران اسلامی، زن‌ستیزی همان نقش یهودیان در آلمان را داشته است.

از اینرو، مبارزه زنان برای هر نوع حقوق برابر و رفع تبعیض جنسی، ناگزیر از هدف‌گیری علیه کلیت نظام جمهوری اسلامی است. بدون فرا روی از جمهوری اسلامی، رسیدن به ابتدائی‌ترین حقوق و رفع تبعیض جنسی، توهمی بیش نخواهد بود.

مشارکت وسیع زنان در جنبش سبز که بعد از انتخابات ریاست جمهوری و دستکاری و تقلبات گسترده طیف ولایت‌گرایان در آن، که بیک انفجار سیاسی و اجتماعی تبدیل گردید و زنان بنحوی سابقه‌ای در آن مشارکت داشتند، نقطه قوت و نقطه ضعف جنبش زنان رانیز بروشنی نشان می‌دهد. شاید در هیچ جنبش سیاسی و مدنی در تاریخ معاصر، زنان چنین شرکت وسیعی نداشته‌اند. و تصادفی نبود که با وجود تلاش اصلاح‌طلبان داخلی و عمده‌های بیرونی آن در خارج از کشور برای جلوگیری از رادیکالیزه شدن جنبش، شعارها بسرعت علیه مرکز ثقل حاکمیت نشانه رفت. ولی حرکت زنان، نه فقط فاقد یک پلتفرم حقوقی مشخص برای خواسته‌های خود در این جنبش بود، بلکه همانند دو جنبش موازی خود، یعنی جنبش ملیت‌ها و کارگران و زحمتکشان، بدون پیوند نزدیک و منزوی از جنبش‌های همسوی خود گام بر داشته است.

من تردید ندارم که جنبش زنان باید مستقل از سازمان‌های سیاسی باشد. همانگونه که اتحادیه‌های صنفی کارگران و یا هر تشکل دموکراتیک دیگری نباید نقش یک تسمه انتقالی برای یک حزب سیاسی را ایفاء کند. در این بیست سال گذشته، نوشته‌ها و تجمعات و تشکل‌های مقطعی زنان، بر عدم وابستگی به سازمان‌های سیاسی و استقلال خود تاکید داشته‌اند. از یک نظر باید آنرا تحول مثبتی تلقی کرد. زیرا وابستگی به احزاب، آنها را به زائده‌ای از هدف‌های ویژه همان احزاب تبدیل می‌کند و عملاً خطر له شدن خواسته‌های آنان در مصالح ویژه یک حزب را ممکن است در پی داشته باشد. یک زن می‌تواند همزمان عضو یک تشکل دموکراتیک و یک تشکل سیاسی باشد. این امر با وابسته شدن یک تشکل به تشکلی دیگر کاملاً متفاوت است. لیکن در بسیاری از این موارد، این تاکید بر استقلال خود، به انزوا از دیگر اشکال مبارزات دموکراتیک در جامعه میل کرده است. جنبش زنان، بخشی از مبارزه برای دموکراسی و مؤلفه مهمی از آنست، لیکن تنها مؤلفه تلاش برای آزادی و دموکراسی در ایران نیست. زنان، فارغ از تعلقات ملی و طبقاتی خود و کلیت جامعه نیستند. از اینرو، بیرون نگه داشتن خود از دیگر وجوه مبارزات سیاسی و اجتماعی، هم دیگر جنبش‌های اجتماعی را تضعیف می‌کند و هم مبارزات زنان را فقط در دایره محدودی نگه‌میدارد و بنوبه خود افق پیشرفت آنان را محدود می‌سازد.

همین مساله در مورد مبارزات طبقاتی و ملیت‌ها در ایران، بویژه با توجه به تکثر ملی در کشور نیز صادق است. زیرا مبارزات طبقات زحمتکش و ملیت‌ها برای حقوق برابر سیاسی و اجتماعی، اگر به مبارزات برابر طلبانه نیمی از جمعیت ایران بی‌اعتنا بماند و از حقوق آنان حمایت قاطعی بعمل نیآورد، در عمل، ظرفیت مبارزات دموکراتیک در سطح کشور و در درون خود را تضعیف کرده است. تنها مشارکت و حمایت فعال این جنبش‌ها از همدیگر می‌تواند برای هریک از آنان فضای حیاتی بزرگتر برای فعالیت و کسب دست‌آوردهای ویژه خود را تأمین کند، بی‌آنکه یکی در دیگری منحل شود.

باعتماد من ، سطوح مختلف میزات سیاسی و اجتماعی زنان و ملیت ها و طبقات زحمتکش جامعه برای حقوق برابر و انسانی خود ، برغم نمود مستقل خود در شکل، پیوند تفکیک ناپذیری از همدیگر دارند و در حقیقت نمود اشکال بهم پیوسته تلاش برای آزادی و برابری انسان ها بشمار می روند. بی اعتنائی به هر بخشی از آن ، در حکم قیچی کردن آزادی و دموکراسی خواهد بود.

تداوم تشدید ستم جنسی در ایران ، زندگی اجتماعی و روانشناسی عمومی را مسموم کرده است. همانگونه که خشونت علیه ملیت ها ، خشونت در جامعه را از نسلی به نسلی دیگر انتقال داده است ، خشونت و حفظ نابرابری جنسی بین زن و مرد ، که حاکمیت اسلامی تضمین کننده ایدئولوژیک و سیاسی آنست ، خشونت جنسی در اشکال مختلفی را به دایره خانواده ها کشانده است. این فراتر از سلطه پدرسالارانه سنتی در تاریخ می رود. زیرا بخش بزرگی از سرکوب عمومی جامعه ، محدود کردن زندگی مدنی جوانان ، گسترش فقر و اعتیاد ، در عمل بار سنگین اجتماعی این سرکوب ها را بدوش زنان انتقال داده است. اشاعه وسیع اعتیاد و فقر و بیکاری ، زنان را به قربانیان صف مقدم جمهوری اسلامی ، از جمله فروپاشی خانواده ها و کشاندن زنان و دختران جوان به دایره فحشاء را داشته است. در عین حال ، از همان روز اول تکوین جمهوری اسلامی در صف مقدم مبارزه علیه آن قرار داشته اند. از اینرو، مبارزه دموکراتیک و مدنی زنان برای حقوق برابر اجتماعی ، از یک ماهیت سیاسی برخوردار است و در گام نخست خود با مانع دستگاه های سرکوب حکومت اسلامی و قوانین قرون وسطائی آن روبروست.

از آنجائی که ستم جنسی علیه زنان خصلت -ایدئولوژیک و ساختاری در جمهوری اسلامی دارد ، زنان بدون شکسته شدن این ساختارها نمی توانند به خواسته های خود برسند. این امر نیازمند همبستگی با دیگر اشکال مبارزه دموکراتیک در جامعه است.

سان تسو، استراتژیست و سیاستمدار چینی قرن ششم پیش از میلاد می گفت :

اگر خود را بشناسی و دشمنت را نشناسی ، در هر صد جنگ ممکنى احتمال شکست و پیروزی برابر است. و اگر خود را بشناسی و دشمنت را نیز بشناسی ، در هر صد جنگ ممکنى پیروز خواهی بود ، و خرد واقعی در این است.

وقوف بر نابرابری و هویت جنسی ، نیمی از آگاهی است و شناختن دشمن و موانع بر سر راه نیم دیگر آنست. جنبش زنان ، یکی از مؤلفه های کلیدی برای آزادی و دموکراسی در ایران است و تنها با گذر از جسد جمهوری اسلامی می تواند از نخستین سد بزرگ آزادی رد شود.

هدایت سلطان زاده